



نقش استصحاب در تفسیر قرارداد

(تاریخ دریافت ۱۳۹۷/۰۳/۱۵، تاریخ تصویب ۱۳۹۷/۰۷/۱۵)

محسن افشاری^{۱*}

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اصفهان

رضا مقصودی**

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اصفهان و وکیل پایه یک دادگستری

سید مهدی علامه***

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اصفهان و وکیل پایه یک دادگستری

چکیده

استصحاب چه به عنوان اماره و چه عنوان اصل کاربرد زیادی در فقه و حقوق دارد. در تفسیر قرارداد کشف اراده در اولویت است. برای کشف اراده در قرارداد ابتدا اولویت با الفاظ و عبارات به کار رفته در متن قرارداد است و اگر قرارداد مبهم، مجمل و یا ناقص بود، که اکثر قراردادهای این چنین است، نوبت به عرف، قوانین تکمیلی، انصاف و عدالت می‌رسد. اگر باز هم دادرسی در کشف اراده با توجه به موارد مذکور، موفق نشد، اینجا نوبت به استصحاب می‌رسد. اینکه ما استصحاب را اصل بدانیم یا اماره در کاشفیت اراده متفاوت است، زیرا استفاده از اصل در موارد رفع تحیر است و کاشف از اراده واقعی نیست و اراده ظاهری را بیان می‌کند، ولی اگر استصحاب را اماره بدانیم و چون اماره ظن آور است لذا کاشفیت واقعی دارد و می‌تواند در تفسیر قرارداد کشف اراده واقعی کند.

واژگان کلیدی: استصحاب، تفسیر، قرارداد، اصل، اماره

^۱ نویسنده مسئول



بخش اول: کلیات

استصحاب یکی از اصول عملیه است. اصول عملیه، مواردی هستند که در زمانی که دلیلی بر حکم وجود نداشته باشد و همین عدم دلیل موجب تحیر و شک در موضوع تکلیف شده باشد، به کار می‌آیند و تردید و شک مکلف را در مقام عمل از بین می‌برند. این معنی از اصل همان است که در مقابل اماره به کار می‌رود و اماره دلیلی را گویند که کاشف از واقع بوده به نحو ناقص همچون مواردی که نسبت به واقع افاده ظن و گمان می‌نماید، از قبیل شهادت شهود، سوگند و خیر واحد.

در اصطلاح اصولی برای استصحاب تعاریف متعددی ارائه شده است که از آن میان تعریف شیخ مرتضی انصاری موجز و مختصر چنین است: «هو ابقاء ما کان» (انصاری، ۱۳۷۴: ۱۵۴). در تعاریف دیگر استصحاب را «حکم به ثبوت امری در زمان بعد بناء بر ثبوت آن در زمان قبل» یا «تمسک به حکم ثابت برای از بین بردن احتمال خطا» و تعابیر مشابه دیگری که لفظاً مختلف ولی همگی مؤید و گویای معنای واحدند، بیان کرده‌اند. یکی از حقوقدانان به نقل از تقریرات مرحوم نائینی، ساده‌ترین و صحیح‌ترین تعریف استصحاب را چنین دانسته است: «مشی بر طبق سابقه موجود در صورت شک در بقاء آن». (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۲۹۷)

از دیدگاه فقیهان، احکام شرعی از منابع و ادله ای استنباط می‌گردد که در شریعت حجیت و اعتبار آنها مورد پذیرش باشد. این ادله با توجه به نوع حکمی که از آنها بدست می‌آید، به دو گونه تقسیم می‌شوند: ادله اجتهادی^۱، ادله فقهاتی.

«بین ادله اجتهادی و اصول عقلی تعارضی نیست، بلکه همواره ادله اجتهادی بر اصول عقلی "ورود" دارند و موضوع آنها را از بین می‌برند. زیرا موضوع در اصل برائت عقلی، عدم البیان و در اصل احتیاط عقلی، احتمال عقاب و در تخیر، نبود مرجح، می‌باشد و با وجود دلیل اجتهادی در مورد این اصول، موضوع آنها مرتفع می‌شود.» (انصاری، ۱۴۳۳، ج ۲: ۷۵۱)

^۱ شیخ انصاری، در تعریف دلیل اجتهادی می‌نویسد: «المراد بالدلیل الاجتهادی کل اماره اعتبرها الشارع من حیث انها تحکی عن الواقع و تکشف عنه بالقوه؛ و تسمی فی نفس الاحکام ادله اجتهادیه و فی الموضوعات امارات معتبره»



امروز کلیه مجامع حقوقی پذیرفته اند که قضات و دادرسان در این گونه بن بست ها باید به هر طریق ممکن، حکم مناسب با مورد را با استفاده از روح قوانین، موازین و رویه های قضائی و سوابق نظریات حقوقی بیابند و مشکل قضائی را بر اساس آن حل و فصل کنند.

بخش دوم: کاربرد اصل استصحاب در برخی ابواب فقهی

بند اول: عقود و ایقاعات از جهت لزوم یا جواز بیع

در فرض اختلاف طرفین عقد در اینکه آیا عقد جائز است یا لازم، قول کسی که مدعی لزوم است ترجیح داده می شود. بدلیل اصالة اللزوم و اینکه اصل، اقتضای لزوم را دارد. اصل همانطور که در کلام علامه در تذکره هم دیده می شود به معنای استصحاب می باشد. یعنی اصل استصحاب به بقای حالت سابقه و عدم ارتفاع اثر عقد سابق در حالت تردید حکم می کند. شیخ انصاری این احتمال را برگزیده و در چند جای مکاسب برای اثبات لزوم و نفوذ عقد به استصحاب تمسک جسته است. از جمله در بحث خیرات می فرماید: «الثالث الاستصحاب و مرجعه الی اصالة عدم ارتفاع اثر العقد بمجرد فسخ احدهما» (حسینی روحانی، ۱۴۱۲: ۲۰۰). «نتیجه استصحاب آنست که عملاً عقد مزبور به صورت یک عقد لازم درمی آید. بر همین اساس است که اصل استصحاب را از مدارک اصالة اللزوم در عقود شمرده اند.» (جعفری لنگرودی، ۱۱۳: ۱۳۴۰).

در ماده ۲۱۹ نیز بر لزوم عقود تصریح شده. از این ماده قانونی استفاده می شود که از نظر قانون مدنی اصل در عقدها لزوم است، چنانکه در فقه نیز اصل در عقدها لزوم است. هر چند منشأ التزام قانونی در این دو منبع متفاوت است. منشأ و مستند و جایگاه قانونی اصل لزوم در عقود، از نظر فقه، ادله ای است که از سوی شارع به ما رسیده است شاید بشود از آن با عنوان "حق الطاعة" یاد کرد. اما منشأ و مصدر اصل لزوم در عقود، از نگاه قانون مدنی، اصل آزادی و حاکمیت اراده انسانهاست که ریشه در اصالت فرد دارد. (رحمانی، ۱۳۷۵: ۱۱۸)

در مقابل این نظر که لزوم و جواز از احکام تأسیسی هستند؛ برخی از نویسندگان حقوق معتقدند: «لزوم و جواز را مقنن تأسیس نکرده و بر عقود، تحمیل نموده است بلکه لزوم و جواز در مورد هر یک از عقود بستگی کامل با خصوصیات مصالح متعاقدین در همان عقد



دارد. بنابراین، تکلیف لزوم و جواز هر عقد و ایقاع از همان روز پیدایش آن عقد (و ایقاع) معلوم بوده است؛ و چون مصالح متعاقدين در مورد هر عقد، یک امر ثابت و لایزال نیست. به همین جهت لزوم یا جواز عقود هم مطلب ثابتی نمی باشد. مثال: بنای طرفین عقد بیع در این است که بیع و ثمن را برای همیشه به یکدیگر منتقل کنند، در این صورت مصلحت در این است که پس از عقد بیع، بایع از مداخله در بیع، ممنوع شود و مشتری از مداخله در ثمن؛ این، همان لزوم عقد بیع است. بنابراین، طرفین عقد بیع، این واقعیت خارجی را بدون کمک قانون از پیش خود می فهمند و آن را مورد توجه کامل خویش قرار می دهند و قانون هم از آن حمایت می کند». (جعفری لنگرودی، ۱۱۳: ۱۳۴۰)

نسبت میان اصل صحت و قاعده لزوم عموم و خصوص مطلق است، یعنی هر جا قاعده لزوم باشد اصل صحت بطور مسلم وجود دارد، زیرا لزوم عقد فرع صحت و شرعی بودن آن است؛ ولی ممکن است عقدی صحیح باشد ولی لازم نباشد. می توان گفت لزوم همان بقا و استمرار صحت است.

بند دوم: از جهت شرط ضمن عقد و نوع عقد

هر گاه در وجود شرط ضمن عقد اختلاف نمایند، قول منکر شرط مقدم است مگر اینکه مدعی شرط دلیل اقامه نماید (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۶۰).

اگر در نوع عقد اختلاف شود که آیا بیع بوده است یا هبه؟ بدین گونه که ناقل مال ادعای بیع کند و منتقل الیه مدعی هبه شود، گفته اند قول مدعی هبه مقدم داشته می شود بدلیل اصل عدم اشتغال ذمه منقول الیه از عوضی که مورد ادعای ناقل است. (سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۶۰)

در ابواب فقهی مختلف، برخی فقهاء به اختلاف در نوع عقود که ماهیتی نزدیک به یکدیگر دارند، تحت عنوان "التقاط" اشاره کرده و نوشته اند هر گاه مالک علیه ذوالید ادعا کند که مال را به عاریه سپرده و ذوالید مدعی اجاره آن شود، قول مالک مقدم است، زیرا اصل برائت ذمه مالک از مقتضای اجاره به جانب اوست. و اگر هر یک بر مدعای خود اقامه دلیل نمایند، حکم تعارض بینه داخل و خارج جاری و بینه اجنبی (غیر مالک) - که بینه داخل است - مقدم شمرده می شود. (رشتی، ۱۴۰۱: ۲۵۰). در سکوت دختر باکره هر گاه شخص اراده خود را به وسیله ای



که شارع آن را معتبر شناخته بیان کند، آن وسیله حجت بوده و قابل تمسک و استناد است. لذا، هرگاه سکوت ساکت بطور جزم یا اطمینان نفسانی ناشی از ظن معتبر، دلالت بر رضا نماید، حجت و قابل اعتماد است، حتی اگر تصریح بر رضا موجود نباشد. به شرطی که قرینه ظن آوری بر عدم رضایت نباشد. اما اگر ظاهر و شاهد حال دلالت بر عدم رضا داشته باشد، بر این سکوت نمی‌توان حکم اجازه بار نمود و آنرا حجت دانست.^۱

یکی از موارد بارز در این زمینه، سکوت دختر باکره است. در اینکه آیا سکوت دختر باکره دلیل بر اذن به ولی جهت تزویج است یا آن که سکوت اعم از رضاست و نمی‌توان از اعم (سکوت) اخص (رضا) را استنباط نمود، اختلاف است. یکی از قواعدی که بر سکوت حاکم است، قاعده: "لا ینسب الی ساکت قول و لکن السکوت فی معرض حاجه، بیان می‌باشد. (رشتی، ۱۴۰۱: ۱۶۴)؛ این قاعده که در اجتهاد احکام بدان استناد می‌شود، بیانگر آنست که از سکوت ساکت هیچ قول یا فعلی قابل استناد نیست، اما در قسمت دوم اشاره می‌کند که بصورت استثناء و در برخی موارد که مقام، مقتضی بیان مطلبی است؛ به دلالت شاهد حال و با اماره قضائی می‌توان از سکوت اظهار و نظر و بیان عقیده استفهام نمود.

در نفقه: در صورتی که زوجه مدعی عدم پرداخت نفقه و زوج ادعای پرداخت آن را داشته باشد، اختلاف شده است که جانب کدام یک را بایستی ترجیح داد؟ در فرض حدوث

^۱ - از نگاه رویه قضائی نیز اثری بر سکوت ساکت بار نمی‌شود و جز در موارد مصرح (ظاهر حال) اصل، عدم رضایت است. نمونه: متن پرسش: زوجه در حین تقسیم ماترک ادعایی نسبت به تقاضای مطالبه مهریه خود نمود تقسیم ماترک انجام شد. در دادگاه یا خارج از دادگاه سهم الارث زوجه نیز به وی تسلیم گردید اکنون سوال اینجاست که بعد از عملیات یا اقدامات فوق زوجه می‌تواند تقاضای مطالبه مهریه نماید یا اینکه سکوت وی در آن زمان به منزله اسقاط ضمنی مهریه خود است؟ آیا سپری شدن زمان مدید می‌تواند مثبت سقوط مهریه باشد؟ آیا اسقاط یک حق ایجاد شده به صورت رسمی (نکاحیه) مستلزم اسقاط به نحو رسمی است یا سکوت حکایت از سقوط دارد؟

متن پاسخ: به توجه به تصریح ماده ۲۴۹ قانون مدنی صرف سکوت اجازه یا تنفیذ معامله محسوب نمی‌شود و بر سکوت ساکت اثر حقوقی مترتب نمی‌باشد به عبارت دیگر اصل، عدم اعتبار سکوت است و در فرض پرسش صرف سکوت زوجه در هنگام تقسیم ترکه و عدم مطالبه مهریه به معنای اسقاط حق خود و ابراء ذمه سایر وراثت نمی‌باشد مگر آنکه محفوظ به قرائنی باشد که امری موضوعی است و تشخیص آن برعهده مرجع رسیدگی کننده است. [نظریه اداره حقوقی ۱۳۹۲/۲/۳۰]



اختلاف، بایستی به ظاهر حال و اوضاع و احوال حاکم توجه کرد و ملاحظه نمود که غلبه ظاهر به جانب کدام طرف است.

- آنگاه که کانون خانواده محل نزاع و کشمکش و اختلاف بوده و سوء معاشرت بر روابط زوجین حاکم گردد، طبق ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی و با توجه به اینکه اصل، عدم وفای به عهد (پرداخت نفقه) است و بار اثبات دعوی بعهده مدعی ایفای تعهد است، مدعی، شوهر بوده و در نتیجه، اثبات پرداخت نفقه زوجه، با اوست.

- از سوی دیگر آنگاه که شاهد حال دلالت بر حسن معاشرت و تفاهم و یکدلی و صمیمیت بین زوجین داشته است، ظاهر حال شهادت می دهد که در چنین حالتی، زوج از همسر خود در برابر نفقه رسید و یا سایرین را شاهد نمی گیرد. در زندگی مشترک که بر مبنای وفاق، تعامل و حسن معاشرت استوار است بخصوص هنگامی که زوجین زیر سقف مشترکی زندگی با حسن معاشرت می کنند، زن وظائف خانه داری را تکفل نموده و مرد وظیفه تأمین معیشت و مخارج زندگی را عهده دار است و زوجین بی مزد و منت در کنار یکدیگر بدنبال آرامش و سکون هستند. لذا با توجه به مجموعه ی این قرائن و امارات (اعم از قانونی و قضائی یا شاهد حال)، ظاهر بر اصل مقدم است و زوجه برای اثبات عدم پرداخت نفقه محتاج دلیل است.

در مهریه (از جهت اصل مهریه و میزان آن): صاحب شرائع برای این مسأله تقسیماتی شمرده اند. از عبارت شرایع چهار صورت استفاده می شود که در سه صورت قول مرد مقدم می شود و آن سه عبارتند از: - اختلاف در اصل مهریه و قبل از مقاربت باشد. - اختلاف در اصل مهریه و بعد از مقاربت باشد. - اختلاف در مقدار و وصف مهریه باشد. و در یک صورت قول زن مقدم می شود و آن جایی است که مرد ادعا کند که مهریه را پرداخته است و زن انکار کند (حلی، ۱۴۰۸: ۲۷۷).

از جهت پرداخت مهریه: این اختلاف به دو صورت ممکن است حادث شود: یکی در اصل پرداخت، در صورتی که زوج مدعی پرداخت مهریه و زوجه ادعای عدم پرداخت مهریه را نماید، چنانچه زوجه تمکین نکرده باشد، قول او در عدم پرداخت مرجح است، زیرا اصل عدم استصحاب بقای دین به جانب اوست. اما اگر اختلاف پس از تمکین خاص باشد، موضوع



اختلافی است. برخی از فقهاء عادت و عرف بلد را ملاک دانسته و معتقدند چنانچه عادت جاریه در شهر بر پرداخت کل مهریه پیش از آمیزش باشد، قول زوج مقدم است. (طوسی، ۵، ۱۴۱۸: ۱۱۶). لذا بنا بر عقیده این دسته از محققین عرف در موضوعات بعنوان ظاهر حال ملاک و مناط اعتبار بوده و عمل به آن مرجح است. چنانچه در قدیم عادت و سیره بر قبض کل مهر قبل از آمیزش قرار داشته و مسأله را از باب ترجیح ظاهر بر اصل تحلیل نموده اند. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۸: ۴۴۹)

دوم در جهت پرداخت، در پاسخ به این پرسش که در صورتی که مرد وجوهی را به زن پردازد و بعد بین آنها اختلاف حاصل شود و مرد بگوید بابت مهریه بوده و زن ادعا کند که به او هبه شده است، بار اثبات دلیل بر عهده کیست؟ فقهاء در تحقیقات خود نظرات مختلفی بیان داشته اند، اما بنا بر قول صائب و مشهور قول زوج مقدم داشته میشود. زیرا زوج به نیت خود واقف و بصیرتر است و در وفاء دین نیت دافع لحاظ می شود نه قابض. علاوه بر آن، طبع پرداخت مال اقتضای ضمان و ادای دین دارد و و مدعی تبرعی بودن آن، محتاج دلیل است. (سبحانی، ۱۴۱۶: ۲۸۳)

شیخ طوسی نیز در کتاب مبسوط جانب تقدم قول زوج را تقویت کرده و ترجیح داده است^۱ (طوسی، ۴، ۱۳۸۷: ۳۰۱). همچنین مطابق ماده ۲۶۵ قانون مدنی: «هر کس مالی به دیگری بدهد، ظاهر در عدم تبرع است.» بنا بر این زوجه که ادعای وی خلاف ظاهر است باید اثبات کند که وجوهی که به وی داده شده هبه بوده و بابت مهریه نبوده است.

در اختصاص اموال: فقهاء امامیه بر اساس مدارک و مستندات قطعی^۲ در مورد روابط مالی زوجین، اصل «استقلال مالی زوجین» یا همان افتراق کامل دارایی‌های زن و شوهر را برگزیده و در آن جای هیچ گونه تردید و اختلافی باقی نگذاشته اند. قانون مدنی هم در ماده ۱۱۱۸ خود به متابعت از فقه شیعه این اصل را پذیرفته است و مطابق آن زن در مسائل مالی و اقتصادی، از

^۱ - و إن اختلفا فقلت: قلت لی خدی هذه هدیة أو قالت هبة، و قال بل قلت خذیها مهرا فالقول قول الزوج بكل حال.

^۲ - عموم قاعده «الناس مسلطون علی أموالهم» (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۰، ۴۷۸) و روایت «لا یحل مال امرء مسلم إلاً بطیب نفسه» (بجنوردی، ۱۴۱۹: ۵، ۲۲۰) و آیه «للرجال نصیب مما اكتسبوا و للنساء نصیب مما اكتسبن» (نساء/۳۲)



استقلال و آزادی کامل برخوردار بوده و می‌تواند بدون اذن شوهر در اموال شخصی خود هر گونه دخل و تصرفی نماید.

در قاعده فراش: ماده ۱۱۵۸ قانون مدنی در مورد طفل متولد در زمان زوجیت مقرر می‌دارد: «طفل متولد در زمان زوجیت ملحق به شوهر است، مشروط بر این که از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد کم‌تر از شش ماه و بیشتر از ده ماه نگذشته باشد». چنانچه زوجین در اصل نزدیکی که موجب الحاق نسب است، اختلاف نمایند یا با وجود اتفاق نظر، در ولادت فرزند از زوجه اختلاف حادث شود و شوهر ادعا کند که فرزند حاصل مقاربت آن دو نیست؛ در هر دو مسأله باستناد اصل عدم، قول مرد را مقدم شمرده‌اند. اما در صورتی که در واقعه یا اصل ولادت اتفاق نظر داشته و در مدت بارداری اختلاف نموده، زوج مدعی باشد دوره حاملگی کمتر از شش ماه یا بیشتر از ده ماه بوده و زوجه منکر شود؛ در این جا، برخی فقهاء جانب قول زوجه را باستناد غلبه در قاعده فراش و اصل عدم زیادتی مدت ترجیح داده‌اند اما به نقل از عده ای قول زوجه، موافق اصل دانسته شده زیرا اختلاف در اقل مدت حمل، به اختلاف در وقوع نزدیکی برمی‌گردد؛ در واقع زوج مدعی است زمان واقعه کمتر از مدت شش ماه بوده است. (همان: ۲۳۳). اما برخی از اعظام فقهاء معتقدند قاعده فراش مانند اماره ید حجت شرعی است، پس قول کسی که گفته‌اش با مقتضای این قاعده سازگارتر است، مقدم داشته می‌شود. (همان: ۲۳۴) تردید در حیات غائب مفقود الاثر: فقهاء اسلامی احکام و مسائل مربوط به امور غائب را در خلال مباحث مربوط به ارث، طلاق و عده زوجه غائب برشمرده‌اند. در این میان به روایاتی برمی‌خوریم که فقهاء به استناد آنها از عده ای نام می‌برند که بدون اجرای صیغه طلاق و تنها با حکم حاکم نگه داشته می‌شود. در اینجا حاکم بدون صدور حکم موت فرضی به زن اجازه می‌دهد تا عده نگه دارد. البته این عده بعد از فحص و جستجوی لازم از غائب به مدت چهار سال طبق شرایط مقرر در کتب فقهی و مدت آن همانند عده وفات چهار ماه و ده روز است؛ اما نباید نگه داشتن عده را با حکم موت فرضی یکی پنداشت. از عبارات فقیهان چنین استفاده می‌شود که در تعارض بین ظهور قرآنی که دلالت بر هلاک مفقودین



دارند با اصل استصحاب بقای حیات غائب، ترجیح با اصل (بقاء ماکان علی ماکان) است و بر این ظاهر حال تا قطع به موضوع اثری بار نیست. (حلی، ۷، ۱۴۱۳: ۳۷۵)

بخش سوم: خیارات

خیار غبن: از جمله شروط تحقق خیار غبن، جهل مغبون است به قیمت مال و در صورت علم مغبون به قیمت، تصور خیار غبن نمیشود، زیرا در صورت اخیر خود اقدام به تحمل ضرر نموده است. پس از اینکه عقد تحقق یافت، مغبون ادعا دارد که سبب تزلزل در عقد محقق شده و به قیمت عادلانه جاهل بوده است. او با این بیان قصد دارد که حکم لزوم را به عنوان امری متقن برطرف سازد و از جواز عقد نسبت به خود دفاع کند در حالی که این ادعا نیاز به بیّنه دارد و چون ادعای مغبون با اصل لزوم معارضه دارد، در مقام مدعی قرار می‌گیرد. (شهید ثانی، ۴، ۱۴۱۹: ۱۷۵) چنانچه خریدار ادعای جهل به قیمت مبیع نماید، قولش خلاف اصل است چرا که اصل مقرر در مسأله، اصالة اللزوم و مقتضای قبول ادعای خریدار ثبوت خیار است که مخالف با اصل لزوم می‌باشد. (شهید اول، ۱۴۲۰: ۵۴۹)

خیار عیب: اگر متبایعین در اصل عیب اتفاق نظر داشته اما در زمان حدوث عیب اختلاف نمایند، چند فرض قابل تصور و تحقق است: - اختلاف در وجود عیب در زمان عقد یا بعد از عقد نمایند. (مشرتی مدعی سبق عیب بر زمان عقد و بائع منکر آن باشد). - اختلاف در حدوث عیب قبل از قبض مشتری یا بعد از آن داشته باشند. - اختلاف در حدوث عیب در زمان خیار مخصوص مشتری نمایند (خیار مضمون بر بائع)، در تمام حالات فوق، قول منکر که غالباً بائع است مقدم می‌شود. دلیل آنرا برائت بائع از اشتغال ذمه اش به ارزش، استصحاب عدم خیار، اصل لزوم و اصل سلامت شمرده اند. (همان: ۲۱۰). مرحوم امام خمینی (ره) بدلیل آنکه ملاک تشخیص مدعی از منکر را عرف می‌دانند نه تعاریفی از قبیل: *إن المدعی من لو ترک ترک، أو لو سکت یسکت عنه، أو من یکون فی مقام إثبات قضیة، أو من یدعی خلاف الأصل؛ دلیل قبول قول بائع در همه موارد موصوف را صدق عرفی منکر بر وی می‌دانند و دلایل بر شمرده از قبیل*



اصل صحت و لزوم عقود و ... را رد می‌کنند.^۱ (خمینی، ۵، ۱۴۲۱: ۱۴۴) اگر بایع عیب را قبول مع الوصف ادعا کند عیب زائل شده است، دعوی منقلب شده، بایع در جایگاه مدعی و مشتری در وضع منکر قرار می‌گیرند. بنابراین، سلسله مراتب دلایل و مستندات احکام شرعی عبارتند از: ۱- علم و قطع ۲- امارات ظنی معتبر ۳- اصول عملیه. همانطور که برای اثبات حکم شرعی در صورت وجود قطع نوبت به اماره ظنی معتبر نمی‌رسد، در صورت فقدان قطع و وجود اماره ظنی معتبر نیز به اصل عملی مراجعه نمی‌شود و معنای عبارت مشهور فقیهان: "الاصل دلیل حیث لا دلیل" نیز همین است که اگر قانون‌گذار دلیل ظن آوری را معتبر و حجت قرار دهد، این دلیل با توجه به اعتبار قانونی بر اصل عملی مقدم می‌شود. زیرا در چنین فرضی دلیل ظنی راهی برای کشف واقع است و باصطلاح لسان دلیل، لسان بیان واقع است که موضوع اجرای اصل عملی (شک یا جهل) را مرتفع می‌سازد. کاربرد اصل در معانی یادشده جز اصل عملی از محل نزاع خارج است، چرا که استعمال اصل در غیر اصول عملیه یا از مصادیق مسلم قطع است (اصل به معنای دلیل) یا از موارد امارات معتبر ظنی (اصل به معنای امر راجح) ظاهر تاب مقابله در برابر اصلی که بمعنای دلیل یا امارات ظنی معتبر است را ندارد و تعارضی شکل نمی‌گیرد. یا خود نیز به معنای تأسیس اصل است (اصل به معنای قاعده) و یا اساساً نزد امامیه غیرمعتبر بوده و قابل استناد نیست (اصل به معنای مقیس علیه).

خيار تأخير ثمن: ماده ۴۰۲ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هرگاه مبيع عين خارجي و يا در حکم آن باشد و برای تأدیه ثمن یا تسلیم مبيع بين متبايعين اجلي معين نشده باشد، اگر سه روز از تاريخ بيع بگذرد و در این مدت نه بايع مبيع را تسليم مشتری نماید و نه مشتری تمام ثمن را به بايع بدهد، بايع مختار در فسخ معامله می‌شود». خياری که برای بايع در این ماده پیش‌بینی شده

۱- و ما قد يقال: من أن وصف الصحة، أو عدم كونه معيياً، لا دخل لها شرعاً في اللزوم؛ لأن موضوعه هو العقد الصحيح، لا العقد على الصحيح، بل المأخوذ شرعاً في موضوع دليل الجواز والخيار، هو أن المبيع به عيب و عوار؛ لا ينبغي أن يصغى إليه؛ ضرورة أن دليل لزوم العقد كقوله تعالى أو فوا بالعقد؛ خصص أو قيد بأدلة الخيارات، منها خيار العيب، فيكون موضوع اللزوم بحسب الشرع بعد التقييد، هو العقد على غير المعيب، مقابل العقد على المعيب، و لا يعقل بعد التقييد بقاء الموضوع على إطلاقه حسب الإرادة الجديّة، و إن لم يعنون به بحسب الإرادة الاستعماليّة.



است، خیار تأخیر ثمن می‌باشد که از اختیارات مختص بیع است (مادّه ۴۵۶ قانون مدنی). سؤال است که در ارتباط با این ماده، مطرح می‌شود این است که، اگر پس از انقضای سه روز و قبل از فسخ، مشتری تمام ثمن را حاضر کند، آیا همچنان برای بایع خیار تأخیر ثمن خواهد بود یا خیر؟ عدّه‌ای از حقوقدانان و فقها با تمسک به اصل استصحاب معتقدند در این مورد خیار بایع از بین نخواهد رفت؛ زیرا با انقضای سه روز، خیار برای بایع به وجود می‌آید و آماده کردن ثمن معامله، سبب سقوط آن نخواهد شد و در صورت تردید، بقای خیار استصحاب می‌شود (شهیدی، همان، ۵۲؛ امامی، حقوق مدنی، ۴۸۴/۱؛ امام خمینی، تحریر الوسیله ۵۲۷/۱؛ مدنی، همان، ۹۵).

بخش چهارم: کاربرد استصحاب برای کشف اراده واقعی

هدف از تفسیر قرارداد در درجه اول کشف اراده متعاقدين است لذا می‌بایست بررسی شود که در بدو امر آیا امکان کشف اراده واقعی در استصحاب وجود دارد؟ در برخی نظام‌های حقوقی تفسیر قرارداد مبتنی بر اراده افراد صورت می‌گیرد و اثبات آن جز با مراجعه به متن قرارداد ممکن نیست. در این رویکرد ادله پیرامونی و اوضاع و احوال انعقاد قرارداد در تعیین مفاد خواست طرفین بی‌تأثیر است. در مقابل برخی سیستم‌های حقوقی از کلیه ادله مرتبط به قرارداد برای تفسیر آن بهره می‌برند و معتقدند طرفین با توجه به شرایط موجود در زمان انعقاد، قرارداد را ایجاد کرده‌اند بنابراین عوامل مذکور در چگونگی شکل‌گیری موثر می‌باشند. از آنجا که در حقوق ایران مواد قانونی صریحی به بحث تفسیر قرارداد نپرداخته است (کاتوزیان، ۱۳۹۵، ۱۸-۲۵، موسوی و همکاران، ۱۳۹۱) ضروری است با ارزیابی مبانی مورد پذیرش حقوق ایران و قوانین مختلف این نکته معلوم شود که آیا در حقوق ایران می‌توان از عوامل دیگر همچون استصحاب در تفسیر قرارداد بهره‌گرفت یا خیر؟

در تفسیر هر موضوعی از دو منبع استفاده می‌شود، یکی الفاظ و عباراتی که مستقیماً در متن به کار رفته و می‌توان از آن به Text تعبیر می‌شود و دیگری شرایط و زمینه‌هایی که بستر به کارگیری عبارات مزبور تلقی شده و Context گفته می‌شود. تفسیر تلاشی است تا از طریق



تطبیق بین این دو (تعارض بین اراده باطنی و ظاهری) معنا و مقصود حقیقی و اراده اشخاص به دست آید (موسوی و همکاران، ۱۳۹۱: ۴).

بند اول: نقش حاکمیت اراده در قرارداد

اینک این سوال مطرح است که آیا در حقوق ایران در تفسیر قرارداد اصل بر حاکمیت اراده و کشف اراده واقعی است؟ یعنی طرفین قانون فی مابین خود را وضع می کنند یا قانون آن اثر را بر آن بار می کند؟ به تعبیر دیگر آیا قرارداد قانون طرفین است؟ تشبیه قرارداد به قانون و بنیان نیروی الزام آوری و التزام آوری قرارداد بر اساس اصل حاکمیت اراده، در ذهن برخی از حقوقدانان ایرانی رسوخ کرده است و این در حالیست که قانونگذار مدنی ایران، در ماده ی ۱۰ و ۲۱۹ قانون مدنی تشبیه قرارداد به قانون حذر کرده است. بسیاری از حقوقدانان ایرانی، با تأکید بر این نکته که قرارداد، قانون طرفین رابطه ی قراردادی است، بر التزام آوری آن برای طرفی و نیز قاضی تأکید و به همین دلیل قرارداد را به خاطر اوضاع و احوال غیر قابل پیش بینی، قابل فسخ یا تعدیل قضایی نمیدانند و معنای لازم الاتباع باقی ماندن عقد نیز چیزی جز لزوم عقد نیست (شهیدی، ۱۳۸۹، شهیدی ۱۳۸۸، قاسم زاده، ۱۳۸۲، کاتوزیان، ۱۳۹۵). برخی از ایشان بر این نکته تأکید دارند که نیروی الزام آوری قرارداد، مستنبط از ماده ی ۲۱۹ قانون مدنی ایران، مبنای خود را در اصل حاکمیت اراده باز می جوید.

از نظر برخی دیگر از حقوقدانان ایرانی، قرارداد حاصل از توافق اراده ی متعاقدين، اعتبار و ارزشی معادل اعتبار قانون دارد. گاه نیز ارزش قرارداد از ارزش برخی از قوانین، که جنبه ی تفسیری یا تکمیلی دارند، به مراتب بیشتر است، چرا که می توان با قرارداد بر خلاف قوانین تفسیری توافق کرد (امامی، ۱۳۶۴، ۶۸). اگر اراده ی قانونگذار مبنای اعتبار مفاد قرارداد باشد، در این فرض، جایگاه اصل حاکمیت اراده را میتوان به دو صورت تحلیل کرد. اول اینکه اصل حاکمیت اراده از مبنا به روش اجرای آثار قراردادی که قانون ایجاد کرده است، تنزل پیدا میکند و دوم اینکه حاکمیت اراده مبنا است، ولی در طول اراده ی قانون گذار که مبنا است قرار دارد. در هر دو حالت، اراده ی طرفین، تحت حاکمیت اراده ی قانونگذار است و از نظر نتیجه، تفاوتی بین این دو حالت نیست (شهابی، ۱۳۹۳: ۶۶). قانونگذار ایرانی در ماده ی ۱۰ قانون



مدنی ایران توافق اراده را برای ایجاد آثارحقوقی، معتبر و نافذ می داند؛ ولی، با فراست ، قرارداد حاصله از توافق اراده را به مثابه ی قانون ندانسته و قرارداد را به قانون تشبیه نکرده است. منظور از(مخالف صریح قانون نباشد) در ماده ۱۰ قانون مدنی عدم مخالفت قرارداد خصوصی با آنچه که در قانون به صراحت بیان شده است می باشد. همچنین منظور از واژه (قانون) در این ماده قانون امری است نه تکمیلی زیرا تراضی بر قانون تکمیلی حکومت دارد(کاتوزیان،۱۳۹۱: ۳۲) . هرچند این معنا نشان دهنده این نیست که اگر با مفهوم قانون به طور ضمنی یا آنچه که قانون به طور ضمنی بیان می کند مخالفت داشته باشد اشکالی ندارد. بلکه منظور مخالفت کلی با قانون است و آن هم به هر حالت و شکلی است .

بند سوم: استصحاب به عنوان اصل عملی

در مقام تفسیر قرارداد به عنوان اصل عملی سه حالت پیش می آید:

۱ - مفاد قرارداد صریح و روشن است: در این فرض دادرس حق ندارد بر خلاف مفاد قرارداد آن را تفسیر نماید بلکه باید آنچه مورد قبول و قصد طرفین قرار گرفته است را در صورتی مخالف صریح قوانین آمره و نظم عمومی نباشد اجرا نمایند.

۲ - در پاره ای موارد اراده واقعی طرفین قرارداد معلوم نیست لیکن به وسایل عقلی اصول لفظیه و با استفاده از تحلیل اصول و قواعد حقوقی و همچنین اظهارات طرفین عقد ممکن است ظنی معتبر به دست آوریم جانشین علم و یقین شود. در این فرض لحاظ نظری دادرس تنها در جستجوی اراده واقعی طرفین قرارداد است ولی اخلاق و دید اجتماعی او در این کاوش سهم موثری دارد . لذا در این فرض از آنجایی که ظنی معتبر به اراده واقعی طرفین قرارداد به وجود می آیند لذا جای برای کاربرد اصول عملی و به خصوص اصل استصحاب باقی نمی ماند.

۳ - گاهی دادرس در تفسیر قرارداد هیچ گونه ظن معتبر و علم آوری به دست نمی آورد و چنان سرگردان شده که به هیچ روشی توانایی تشخیص اراده واقعی طرفین قرارداد را ندارد نمی تواند یکی از دو احتمال را بر دیگری ترجیح دهد و در واقع شک برای ایجاد میشود(کاتوزیان،۱۳۸۴). در این مورد یا باید گفت دادرس در تشخیص عدالت و ترجیح یکی از دو احتمال آزاد است و می تواند خود را به اراده طرفین قرارداد تحمیل کند و یا



اینکه با تمسک به اصول عملیه و به خصوص در مبحث ما اصل استصحاب، رفع حیرت نموده و تعیین تکلیف نماید. در این فرض تردیدی که در تعیین تکلیف و ترجیح یک احتمال در احتمال دیگر وجود دارد گاهی مسبوق به یقین گذشته است لذا اصلی که در این فرض رفع ابهام نماید اصل استصحاب است. لیکن در مواردی که شک حالت سابقی ندارد سه اصل براءت و احتیاط و تخییر مورد استفاده قرار می‌گیرد. اصل استصحاب با تمام اعتباری که نزد فقها و حقوقدانان ما دارد و در توصیف آن گفته شده است استصحاب ارش اصول و فرش امارات است. ولیکن برای کشف اراده واقعی طرفین قرارداد و پایبند بودن به آن نیست و فقط دادرس را از سرگردانی و تحیر رها می‌کند. لذا نمی‌بایست استفاده از این اصل وسیع باشد و در مواردی محدود می‌بایست از آن در تفسیر استفاده نمود. نتیجه‌ای که می‌توان از موارد گفته شده به دست آورد این است که:

۱- باید در تفسیر قرارداد در مواردی که علم و ظن معتبری وجود ندارد از اصولی استفاده کرد که مورد تایید قانونگذار باشد همانطور که استصحاب به طور غیر مستقیم در مواد ۱۹۸ق.ا.د.م-۳۵۹ق.م-۸۷۶ق.م و... مورد پذیرش قرار گرفته است.

۲- همچنین براین اساس یعنی اصل عملی دانستن استصحاب در صورتی از اصل استصحاب در تفسیر قراردادها می‌توان استفاده کرد که از هیچ راهی نتوان اراده واقعی طرفین قرارداد را به دست آورد زیرا در این فرض استصحاب یک اصل عملی است و دادرس از بلا تکلیفی در مواقعی که هیچ دلیلی در مقام تفسیر قرارداد وجود ندارد نجات می‌دهد و کاشف از اراده واقعی طرفین نیست و در مواردی که دلیل دیگری وجود حق را اثبات می‌کند به استصحاب نمی‌توان تمسک نمود. (الاصل دلیل حیث لا دلیل له). تا جایی که اگر استصحاب با یکی از امارات در تعارض باشد اماره بر استصحاب مقدم می‌باشد. مثلاً در جاهای قاعده ید حاکم است و ملکی در تصرف شخصی است نمی‌توان با استناد به اصل استصحاب خلاف آن را ثابت نمود.



نتیجه گیری

کاربرد اصل استصحاب در حقوق ایران، یک امر اجتناب ناپذیر می‌باشد؛ زیرا قانونگذار، قضات را مکلف به صدور حکم در خصوص مورد و رفع خصومت نموده است و استتکاف از رسیدگی به بهانه سکوت، اجمال، نقص یا نبود قانون را تخلف محسوب و مستتکف را مستحق مجازات دانسته است. این اصل عملیه در موارد عدم وجود دلیل کافی، به یاری قضات دادگاه آمده و آنها را از بلا تکلیفی نجات می‌دهد. اصولیین، استصحاب را به دو دسته وجودی و عدمی تقسیم کرده‌اند، اکثر آنها هر دو نوع استصحاب را حجت دانسته‌اند؛ با وجود این، برخی از فقها، استصحاب عدمی را حجت نمی‌دانند. این دو نوع استصحاب به طور ضمنی در قوانین موضوعه ایران پذیرفته شده است که، این امر بیانگر توجه قانونگذار به این اصل مهم بوده است و در تدوین قوانین در بعضی موارد، از این اصل استفاده شده است. ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «در صورتی که حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شود، اصل بقای آن است، مگر این که خلاف آن ثابت شود». این ماده بیانگر استصحاب وجودی است. این ماده باید در قانون مدنی که از قوانین ماهوی است منعکس شود و درج آن در قانون آیین دادرسی که قانونی شکلی است، نامناسب است. از ماده ۵۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی نیز نوعی استصحاب عدمی استفاده می‌شود. این ماده مقرر می‌دارد: «معافیت از هزینه دادرسی باید برای هردعوا به طور جداگانه تحصیل شود؛ ولی معسر می‌تواند در تمام مراحل مربوط به همان دعوا از معافیت استفاده کند». لذا حکم اعسار صادره در مرحله بدوی، در مرحله تجدیدنظر نیز قابل استفاده می‌باشد و اعسار سابق مدعی اعسار استصحاب می‌شود. در مباحث مربوط به حقوق مدنی از جمله مباحث بیع، خیار و نکاح نیز به صورت تلویحی، در بسیاری از موارد از اصل استصحاب استفاده شده است. قضات دادگاهها به ویژه در دعاوی با خواسته مطالبه طلب با استناد به اصل استصحاب مبادرت به انشاء رأی می‌نمایند، لیکن در رأی صادره نوع استصحاب را مشخص نمی‌کنند. پیشنهاد می‌شود که دادگاهها در آرای صادره، نوع استصحاب (وجودی یا عدمی) را معین کنند. به عنوان مثال درخصوص استصحاب بقای دین در رأی صادره اینگونه استدلال کنند: «دادگاه با تمسک به اصل استصحاب وجودی، بقای دین مدیون



را استصحاب می‌کند». ذکر نوع استصحاب بر ارزش رأی صادره خواهد افزود. پیشنهاد می‌شود که قانونگذار در قانون مدنی در فصل مربوط به ادله اثبات دعوی، بابی را به اصل استصحاب اختصاص دهد و مقررات آن را به صورت شفاف بیان نماید و حجیت یا عدم حجیت استصحاب عدمی را تصریح کند تا به اختلافات موجود در این زمینه خاتمه داده شود. در شرایط کنونی باید از استقراء در قوانین شکلی و ماهوی موجود، حکم به حجیت این دو نوع استصحاب کرد. همچنین در استفاده از استصحاب در تفسیر اینکه استصحاب را اصل بدانیم یا اماره در تفسیر متفاوت است زیرا اگر استصحاب را اماره بدانیم کاشف از اراده واقعی طرفین عقود است و اگر آن را اصل بدانیم قابل تامل است که بتوانیم استصحاب را کاشف اراده بدانیم. البته همیشه اینگونه نیست که استصحاب کاشف از اراده طرفین معامله باشد و در برخی موارد از آنجایی که استصحاب یقین سابق را باقی می‌داند دخالتی در اراده طرفین ندارد ولیکن در برخی موارد این یقین سابق اماره بر این است که اینگونه اراده کرده اند که یقین سابق پابرجا بماند، مثلا در توابع مبیع هرگاه شک شود که یک شیء جز مبیع هست یا خیر؟ استصحاب بقاء ملکیت فروشنده می‌شود که اماره بر آن است که فروشنده اراده نموده که این شیء از ملکیتش خارج نشود و بناء و اراده طرفیت باقی ماندن ملکیت بایع است. حال از آنجایی که هدف از تفسیر قرارداد کشف اراده متعاقدین است و استصحاب با فرض اماره بودن در برخی موارد می‌تواند دادرسی یا مقام تفسیر کننده را در کشف اراده واقعی طرفین یاری کند.



منابع و مأخذ

الف) فارسی

- ۱- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۱). مبسوط در ترمینولوژی حقوق. تهران، گنج دانش.
- ۲- شهیدی، مهدی (۱۳۸۸). اصول قراردادها و تعهدات. تهران، مجتمع علمی و فرهنگی مجد.
- ۳- شهیدی، مهدی (۱۳۸۹). آثار قراردادها و تعهدات. تهران، مجتمع علمی و فرهنگی مجد.
- ۴- قافی حسین، شریعتی سعید (۱۳۹۶). اصول فقه کاربردی. تهران، انتشارات سمت.
- ۶- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۵). قواعد عمومی قراردادها. تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۷- ابهری، حمید، ایزدی فرد، علی اکبر، قاضی، حسین (۱۳۹۰). کاربرد استصحاب در قوانین مدنی ایران، مجله فقه و حقوق اسلامی، دوره ۲، شماره ۴
- ۸- حکیم فر، مهدی (۱۳۹۳). تفسیر قرارداد از منظر فقه و حقوق، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید اشرفی اصفهانی
- ۹- حق خواه، منیره (۱۳۸۸). کاربرد استصحاب در حقوق مدنی، فصلنامه ندای صادق، شماره ۲۸
- ۱۰- خسروی نیا، بابک (۱۳۹۱). قواعد مورد استناد قاضی در تفسیر عقد در فقه اسلامی، حقوق موضوعه ایران، مصر و لبنان، دو فصلنامه علمی - پژوهشی دانش حقوق مدنی، دوره ۱، شماره ۲، صفحات ۸۳-۹۳
- ۱۱- سلطان احمدی جلال، منائی حمید (۱۳۹۴). ماهیت پول پیش در اجاره املاک مسکونی، ماهنامه کانون و کلا، شماره ۱۵۰
- ۱۲- شیری مهرزاد، باقری احمد، خرسندیان محمد علی (۱۳۹۴). تعارض در قرارداد و کارآیی قواعد اصولی در تفسیر آن، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، دوره ۷، شماره ۱۲
- ۱۳- عرب خزائلی عباس، عسکری علیرضا، احمدی محمد مهدی (۱۳۹۵). اصل عملی یا اماره بودن استصحاب و اثرات آن بر اصول و فقه، فصلنامه پژوهشهای فقه و حقوق اسلامی، دوره ۱۲، شماره ۴۳



- ۱۴- قاسم زاده، سید مرتضی (۱۳۸۲). جواز تفسیر در پوشش تعدیل و منع تعدیل در پوشش آن، مدرس علوم انسانی، دوره ۷، شماره یک، صفحات ۱۳۳-۱۶۴
- ۱۵- کاتوزیان، امیرناصر (۱۳۸۴). تفسیر قرارداد، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، دوره ۷۰، شماره ۰، صفحات ۲۷۷-۳۰۸

ب) عربی

- ۱۶- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵). الاشارات والتنبیها. قم، نشر البلاغه.
- ۱۷- خمینی، سید مصطفی (۱۴۱۸ق). تحریرات فی الاصول، نشر آثار امام خمینی قدس سره.
- ۱۸- خمینی، سید روح الله موسوی (۱۴۲۱ق). کتاب البیع. تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۱۹- فخرالمحققین، محمد بن حسن (۱۳۸۷). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- ۲۰- رشتی، حاج میرزا حبیب الله (۱۳۱۲). کتاب القضاء. قم، دارالقرآن الکریم.
- ۲۱- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۰۸). الوسیط فی اصول الفقه. قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام. چاپ چهارم.
- ۲۲- شهید ثانی (عاملی)، زین الدین بن علی الجبعی (۱۴۳۰ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه. قم، ذوی القربی.
- ۲۳- شیرازی، سید محمد حسینی (۱۴۲۲ق). ایصال الطالب إلى المكاسب. تهران
- ۲۴- صدر، محمد باقر (۱۴۰۸ق). مباحث الأصول. قم، چاپ اول.
- ۲۵- صدر، محمد باقر (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الأصول. قم، مؤسسه دایره المعارف فقه
- ۲۶- طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن (۱۴۱۷ق). العده. اصفهان، چاپخانه ستاره.
- ۲۷- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۸). تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله. قم، مرکز فقه الائمه الاطهار.
- ۲۸- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۳ق). معارج الأصول (طبع قدیم). قم
- ۲۹- میرزای شیرازی، محمد تقی (۱۴۰۹ق). تقریرات فی اصول الفقه. قم، مؤسسه آل البيت.